



ارگان مرکزی

حزب کمونیست افغانستان

برای انقلاب کردن بحزب انقلابی احتیاج است. بدون یک حزب انقلابی، بدون حزب انقلابی ای که براساس تئوری انقلابی مارکسیزم-لنینیسم-مائویسم و به سبک انقلابی مارکسیستی-لنینیستی-مائویستی پایه گذاری شده باشد، نمی توان طبقه کارگر و توده های وسیع مردم را برای غلبه بر امپریالیسم و سگهای زنجیری اش رهبری کرد. (مائوتسه دون)

شماره

بیست و ششم

دوره دوم

ماه قوس

سال 1379

سرنگون باد عاملین اصلی آوارگی و بی خانمانی مردمان ما

جریان سیل آسای ترک دیار کنندگان افغانستانی به خارج از کشور را سرکابش و فروکش نیست. طبق شمارشی که مقامات حکومتی پاکستان ارائه می کنند تنها طی سه ماه سپتامبر، اکتوبر و نومبر سال جاری، در حدود سی هزار آواره افغانستانی خط دیورند را عبور نموده و وارد قلمرو پاکستان گردیده اند. اما از آنجایی که این شمارش صرفاً عابرین آواره از دونقطه مرزی بولدک و تورخم یعنی دو مسیر عمومی را، آنهم بصورت تقریبی، در بر می گیرد و شامل آن تعداد آوارگانی که از سایر معابر عبور کرده اند نمی شود، بطور یقین می توان گفت که تعداد حقیقی پناه جویان افغانستانی به پاکستان، طی مدت مذکور، بسیار بیشتر از رقم سی هزار نفر بوده و حد اقل باید دو برابر آن یعنی شصت هزار نفر محاسبه گردد. چنانچه تعداد آوارگان وارد شده به ایران نصف تعداد فوق الذکر در نظر گرفته شوند، که یقیناً حد اقل همین تعداد بوده اند، دیده می شود که طی این مدت بصورت متوسط روزانه یک هزار نفر افغانستانی از خانه و کاشانه شان کنده شده و با بی خانمانی و آوارگی در کشورهای دیگر کشانده شده اند.

چرا چنین است و چرا علیرغم برقراری سلطه " امارت اسلامی طالبان " بر بیشتر از هشتاد درصد قلمرو کشور و تامین " امنیت " درین مناطق، جریان خروج آوارگان از کشور نه تنها متوقف نشده و یا حد اقل کاهش نیافته است، بلکه در ماه های اخیر شدت نیز اختیار نموده است؟ چهار عامل راباید در زمره عوامل اصلی این وضعیت محسوب نمود:

1 - دوام جنگ های ارتجاعي جاری در کشور.

2 - ویرانی شدید اقتصادی کشور.

3 - خشک سالی.

4 - بی امنیتی سرتاسری.

درجنگ های اخیر منطقه قطغن، بخش های بزرگی از اهالی این منطقه، در دونوبت، به آوارگی بزرگی از اهالی این منطقه، در دونوبت، به آوارگی کشانده شدند. یکبار در جریان پیشروی نیروهای طالبان و بار دیگر در جریان حملات متقابل نیروهای " جهادی " مخالف آنها و دست بدست شدن مجدد قسمت های بزرگی از منطقه. اما تاثیرگزارای های مستقیم و غیر مستقیم دوام جنگ های ارتجاعي صرفاً به مناطق مورد درگیری محدود نمی شود و سایر مناطق را نیز کم و بیش در بر می گیرد و بر علاوه امکان بروز درگیری در مناطق وسیعی از کشور مثل سمت شمال و غرب کشور نیز وجود دارد.

ویرانی های اقتصادی بازمانده از دوران اشغال کشور توسط قوای متجاوز سوسیال امپریالیستی، در دوره حاکمیت جهادی ها بر کل کشور، عمق و گسترش بیشتری یافت و رویکار آمدن " طالبان " نیز آنرا عمیق تر و گسترده تر ساخت. تعزیرات اقتصادی وضع شده توسط " سازمان ملل متحد " که قرار است حکومت طالبان را تحت فشار قرار دهد، مصیبتی بر مصیبت ها افزوده است و صرفا توانسته است اقتصاد ویران کشور را ویران تر بسازد. درحالیکه از لحاظ ایجاد فشار بر حکومت طالبان، موثریت چندانی نداشته است. این ویرانی شدید اقتصادی که تمام شئون اقتصادی کشور را در بر گرفته و بیکاری فوق العاده وسیع و طاقت فرسایی را در سراسر کشور بوجود آورده است، در حال حاضر عامل عمده براه افتادن سیل آوارگان به خارج از کشور محسوب می گردد و دامنه تأثیرات آن نسبت به عامل دیگری بیشتر است.

مواجه شدن اقتصاد ویران کشور با خشک سالی شدید، اوضاع اقتصادی را بیشتر از پیش وخیم ساخته و عامل دیگری بر عوامل آوارگی افغانستانی با افزوده است. مطابق به احصائیه های " پروگرام غذایی جهانی " (WFP) تا ختم ماه فبروری سال 2001 در حدود یک میلیون نفر از ساکنین افغانستان در معرض مرگ ناشی از قحطی قرار می گیرند. این درحالی است که هیچگونه طرح و برنامه عمومی مشخص از سوی قدرتمندان مرتجع حاکم برای مقابله با وضعیت جاری وجود ندارد و حتی کمک های به اصطلاح بشر دوستانه ارتجاعی و امپریالیستی خارجی نیز برای نجات (قحطی) زدگان به قدر کفایت موجود نیست.

مقامات " طالبان " و حامیان ارتجاعی و امپریالیستی خارجی آن ادعا دارند که در قلمرو وسیع تحت حاکمیت " امارت اسلامی " امنیت تامین گردیده و جان و مال و عزت اهالی محفوظ است. اما این امنیت ادعائی صرفا یک افسانه و دروغ بزرگ است. درست است که در مناطق وسیعی از قلمرو تحت حاکمیت طالبان ظاهرا جنگ وجود ندارد و امنیت راه های عبور و مرور بطور نسبی بهتر از سابق است، اما رژیم " طالبان " خود به بزرگترین عامل بی امنیتی در کشور مبدل گردیده است. در حال حاضر، " امارت اسلامی " عامل عمده دوام جنگ های ارتجاعی جاری در کشور محسوب می گردد. نصف نفوس جامعه یعنی زنان، تحت حاکمیت طالبان، از امنیت و مصئونیت بر خوردار نیستند. تود های ملل تحت ستم که در مجموع اکثریت نفوس کشور را تشکیل می دهند. تحت بهانه های مختلف و صرفا بخاطر تعلقات ملیتی شان، بطور روز مره تحت فشار های گوناگون قرار دارند. امنیت شغلی بویژه برای زحمتکشان حتی در همان سطح عادی ارتجاعی آن نیز وجود ندارد. رژیم طالبان و بطور مشخص سیستم قضائی آن بصورت خارق العاده ای فاسد است و امنیت و مصئونیت قانونی و قضائی معمولی ارتجاعی نیز در آن وجود ندارد. طی ماه های اخیر، سلسله ای از سرقت ها و راه گیری های گسترده در مناطق مختلف تحت حاکمیت طالبان به راه افتاده و به یک پدیده عمومی و گسترده مبدل گردیده است. اینکه این سرقت ها و راه گیری ها عمده توسط خود نیروهای طالبان صورت می گیرد، شیوه عام است و کمتر کسی در مورد آن شک و شبهه دارد.

در مناطق تحت کنترل " جهادی " مخالف " طالبان " نیز وضع بهتری وجود ندارد. سرشت ارتجاعی آن باعث می گردد که از شکست ها و ضربات مهلك وارده بر خود به هیچ وجهی نتوانند درس گیری و عبرت آموزی نمایند. آنها کماکان همان سیاست ها و عملکرد های ضد مردمی، ضد ملی و ضد دموکراتیک شناخته شده شان را ادامه می دهند و نمی توانند ادامه ندهند. زیرا که این سیاست ها و عملکرد ها برای آنها ذاتی و سرشتی است و یقین با سرنوشت نهایی شان را تعیین می نماید.

این چنین است که سیل آوارگی و بی خانمانی مردمان ما در اطراف و اکناف جهان همچنان ادامه دارد و تحت حاکمیت ارتجاع تئوکراتیک مزدور امپریالیزم، درونمای روشنی برای اختتام آن به

نظر نمی آید . البته مرتجعین و امپریالیست ها و نظام حاکم متعلق به آنها در افغانستان و جهان از حل و فصل این مشکل دم می زنند و " اقداماتی " را روی دست می گیرند ، اما فقط در آن صورتی و در آن حدودی که ضرورت حفظ و بقای نظام ضد مردمی شان اقتضا نماید . ولی آنچه منافع علیای توده های مردم اقتضا می نماید، امید بستن به " طرحات " و " اقدامات " مرتجعین و امپریالیست ها برای حل و فصل این مشکل نیست که حتی اگر بنا به احتمال ضعیف شکل سراسری و عمومی نیز بخود بگیرد ، صرفاً آوارگی و بی خانمانی مردمان ما را صورت مخفی تر و مستور تری خواهد بخشید . راه چاره اساسی ، تشدید مبارزات انقلابی علیه مرتجعین و امپریالیست ها و نظام ضد مردمی شان است تا با سرنگونی نظام و حاکمیت آنها و برقراری نظام و حاکمیت انقلابی و مردمی ، نه تنها آوارگی و بی خانمانی جاری کنونی مردمان ما پایان یابد ، بلکه برای خاتمه بخشیدن به " اشکال پوشیده " آوارگی و بی خانمانی توده ها نیز راه باز شود . این است آن برنامه ای که ما در صدد تحقق آن هستیم و باید باشیم .

ابلاغیه رهبری حزب کمونیست افغانستان به هواداران حزب در خارج از کشور

رفقا !

اکنون زمان آن فرارسیده است که فعالیت های مبارزاتی هواداران حزب در خارج از کشور منظم و منسجم گردیده و بیشتر از پیش متحرک و شگوفاً گردد . واقعیت این است که این فعالیت ها نه تا حال شکل منظم و منسجم داشته و نه به قدر کافی از تحرك و شگوفائی برخوردار بوده اند . یقیناً این حالت نه تنها پاسخگویی ضرورت ها و الزامات برای رونق و ارتقای اصولی مبارزات انقلابی در مجموع بوده است بلکه بصورت مشخص در امر استحکام و پیشرفت ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی حزب مان نیز ، در حد خود از تاثیر گزاری مثبت لازمه برخوردار بوده است . با توجه به مسایل فوق ، موارد ذیل ، بعنوان اصول رهنمودی کار و پیکار انقلابی ، به هواداران حزب کمونیست افغانستان در خارج از کشور ابلاغ می گردد :

1 - هواداران حزب کمونیست افغانستان در خارج از کشور مکلف اند هسته ها و گروه های هواداران حزب را در کشورهای مورد سکونت شان تشکیل دهند . در هر جایی که آنها توان تشکیل چنین هسته ها و گروه ها را دارند، با ید بلا فاصله به تشکیل آنها اقدام نمایند و فعالیت های مبارزاتی شان را عملاً تحت نام هواداران حزب به پیش برند. ولی در جایی که توان عملی فوری برای اجرای این کار وجود ندارد نیز لازم است از هم اکنون ، مبارزه برای تشکیل این چنین هسته ها و گروه ها در آینده ، محور تمامی فعالیت های مبارزاتی قرار بگیرد .

2 - هواداران حزب در خارج از کشور باید به امر استحکام و تقویت صفوف مبارزاتی حزب بعنوان وظیفه مرکزی شان توجه اساسی و جدی مبذول داشته و اشکال گوناگون فعالیت های مبارزاتی شان را در خدمت پیشبرد این وظیفه مرکزی قرار دهند . هرگونه عدول از این پرنسیب ، در غلطیدن به خرده کاری و ریفرمیزم بوده و در نهایت به سازش گری سیاسی و عدول از مواضع انقلابی منجر خواهد شد . محور اساسی و جدی این وظیفه مرکزی را تماس و ارتباط منظم با حزب تشکیل می دهد .

3 - هسته ها و گروه های هواداران حزب کمونیست افغانستان در خارج از کشور مکلف اند مسئولیت تبلیغ برای حزب در میان توده را در کشورهای مورد سکونت شان جرئت مندانه بر عهده بگیرند . آنها باید کار تکثیر و پخش نشرات حزب - اعم از ارگان مرکزی و اعلامیه ها و جزوات - را ، در کشورهای مربوطه بصورت منظم پیش ببرند و تبلیغ برای مواضع و فعالیت های مبارزاتی حزب را در اشکال و صور گوناگون انجام دهند .

4 - درفش مبارزاتی حزب کمونیست افغانستان در فشی برای پنهان کردن و زیربغل زدن نیست ، بلکه در فشی است برای برافراشتن در میدان کارزار مبارزات انقلابی پیگیر و مداوم که مرحله فعلی آنرا مبارزه برای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین بمثابه مرحله ضروری برای گذار به انقلاب سوسیالیستی و حرکت بسوی کمونیزم جهانی ، تشکیل می دهد از اینرو درفش مبارزاتی حزب نه تنها نمی تواند - و نباید - در بیرون از متن و بطن مبارزات ملی - دموکراتیک قرار داده شود ، بلکه مبارزه برای تامین رهبری پرولتری بر تمامی اشکال مبارزات ضد ارتجاعی يك اصل اساسی مبارزاتی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی محسوب می گردد که عدم قاطعیت نسبت به آن در نهایت به رویونیسم می انجامد . برای اساس ، هواداران حزب کمونیست افغانستان در خارج از کشور ، نه تنها مکلف اند میان هواداری از حزب و فعالیت های ملی - دموکراتیک پرده و حایل نکشند ، بلکه باید تمامی اشکال مبارزات انقلابی - دموکراتیک را بر محور هواداری از حزب پیش ببرند ، آنچنان که هر نوع فعالیت شان در این عرصه - همانند تمامی عرصه های دیگر - خط حزب را نمایندگی کنند .

5 - حمایت مالی از حزب و تلاش برای مؤثر ساختن هر چه بیشتر این حمایت از قبیل تحکیم و گسترش پایه توده ای آن و غیره ، یکی از وظایف مهم هواداران حزب کمونیست افغانستان در خارج از کشور محسوب می گردد . اجرای اصولی و پیگیر این وظیفه که در هر حالتی ضروری و لازم است در شرایط فلاکت اقتصادی فوق العاده حاکم بر افغانستان ، اهمیت ویژه ای می یابد .

6 - اجرای پیگیر اصولی اصل اساسی انترناسیونالیسم پرولتری ایجاب می نماید که هواداران حزب کمونیست افغانستان در خارج از کشور صرفاً به تماس و ارتباط با منسوبین جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اکتفا نکنند ، بلکه مکلف اند دو شادوش آنها و بمثابه بخش جدایی ناپذیری از صفوف جنبش ، بکارویکار انقلابی بپردازند . هواداران حزب مکلف اند در کار تکثیر و پخش نشرات جنبش و تبلیغ برای جنبش فعالانه درگیر شوند و در پیشبرد کارزار های مبارزاتی جنبش به صورت جدی سهم بگیرند .

رهبری حزب کمونیست افغانستان

سی ام قوس 1379

مرگ بر صهیونیسم درود بر خلق دلاور فلسطین

پنجاه و دو سال از زمان بوجود آمدن اسرائیل میگذرد و از بدو تولد تا کنون بیش از هر چیز دیگری بعنوان پایگاه نظامی ، در خدمت امپریالیسم غرب بوده است . اسرائیل بعنوان تحکیم کننده تقسیم بندی جهان در یکی از مهمترین مناطق استراتژیک ، با وفاداری کامل بمدت پنج دهه به آمریکا خدمت کرده است . اسرائیل این وفاداری را از طریق گوشمالی این یا آن دولت عرب و سرکوبی جنبش فلسطین نشان داده و موقعیت اش را در صفوف بلوک غرب تحکیم نموده است . در هیچ نقطه دیگری از کره خاکی ، دولت یا نیروییافت نشده که در دفاع از منافع عمومی امپریالیست ها های غربی مثل اسرائیل از روحیه تهاجمی برخوردار باشد . اگر امپریالیسم آمریکا از دولت اجیری مثل اسرائیل برخوردار نمی بود ، یقیناً مجبور می بود قوی ترین نیروی نظامی خود را در شرق میانه مستقر نماید .

اسرائیل از موقعیت حسابی در نظام مناسبات قدرت جهانی امپریالیست ها برخوردار بوده و یکی از خصوصیاتش سرکوب تمام نیروهای انقلابی و غیر وابسته به امپریالیسم غرب است . ماهیت اسرائیل بمثابه يك قلعه نظامی پیوسته این الزام را با خود به همراه دارد که همیشه نقش سرکوب

گر را ایفا نماید و بطور کامل و مدام در حال انجام این وظیفه باشد. بقاء این رژیم و نقش نظامی اش لازم و ملزوم به همدیگر اند و هرگز نمیتواند روی آرامی بخود ببیند. موجودیت این رژیم مستلزم موقعیت ممتازش در مناسبات امپریالیستی در شرق میانه می باشد و این موقعیت ضرورت جنگی اش را به همراه دارد. در طول پنجاه و دو سال گذشته اسرائیل کوچکترین استراحت در نظامی گری اش ندیده است. مصارف جنگی این رژیم پیوسته رو به افزایش بوده و بیش از سی درصد تولید ناخالص ملی اسرائیل صرف بودجه نظامی می گردد. تولید اسرائیل عمدتاً تولید جنگی است، چرا که این پایگاه برای بقا و دوام خود، پیش از هر چیزی به اسلحه نیاز دارد و حد اکثر باید ازین جهت خود کفا باشد. رژیم اسرائیل برای وابستگانش خطرناکترین سلاح ایدئولوژیک یعنی صهیونیسم را در اختیار دارد. صهیونیسم آن سرش ایدئولوژیکی است که دولت اسرائیل را بهم می چسباند و جنایاتش را رسمیت می بخشد. مطابق به این ایدئولوژی ارتجاعی، مدافعین رژیم اسرائیل افراد برگزیده خدا نیستند و سرزمین فلسطین از جانب خداوند به آنها اعطا نگردیده است. یهودیان نسل برتر از دیگران اند و نباید با دیگران ادغام شوند. اکثریت شهروندان اسرائیلی عساکر داوطلب رژیم صهیونیستی می باشند و از امتیازات ویژه ای نیز برخوردار هستند.

مردم فلسطین در مدت پنجاه و دو سال توسط رژیم ارتجاعی و اشغالگر اسرائیل آواره شده اند، هویت ملی آنان زیر سوال رفته و مورد هجوم قرار گرفته است. کشتار و شکنجه فلسطینی ها از برنامه های اولیه رژیم صهیونیستی است. اما هر اندازه که امپریالیست ها و صهیونیست ها بر کشتار و شکنجه شان علیه مردم بپا خاسته فلسطین اضافه می نمایند، مقاومت ها و خیزش ها نیز اوج تازه ای بخود می گیرند. این مردم توپ و تانکی در اختیار ندارند و سلاحی که در دست دارند قدرت بسیج توده ها است. همین امر باعث شده که تمام امپریالیست ها در هراس بیفتند و همه دست در دست هم داده در صدد سرکوب خیزش های فلسطینی ها باشند.

قتل و کشتار اخیر در تاریخ جنبش فلسطین کم سابقه بوده است. این بار عساکر اسرائیلی برخلاف چند سال قبلی دستور دارند که جهت سرکوب تظاهرات فلسطینیان از گلوله های واقعی استفاده کنند و نه گلوله های پلاستیکی. عساکر اسرائیلی که از منطق کشتارکاری می گیرند فکر می نمایند که می توانند از طریق تشدید خون ریزی مقاومت مردم فلسطین را فلج کنند. برای صهیونیست ها هر فلسطینی یک عامل تهدید کننده و یک خطر بالقوه است و مؤثرترین راه جلوگیری از این خطر، درمخبله بیمارگونه شان ناود کردن این خلق مبارز است.

با وجود تمام سرکوبی ها، کشتارها و شکنجه ها آتش مبارزه خلق فلسطین فروکش نکرده و اکنون دامنه وسیع بخود گرفته است. در اوضاع و شرایط فعلی مردم بپا خاسته فلسطین به خوبی احساس می نمایند که طرح برقراری صلح در منطقه هیچ معنی ای جز صلح بین ستمگر و ستم دیده ندارد. اکنون به اثبات رسیده است که طرح صلح در جغرافیای اسرائیل پاسخگویی خواست ها و نیازمندی های خلق فلسطین نیست. اگر این طرح عملی هم گردد و " دولت خودمختار فلسطینی " برپا نیز شود، یک دولت وابسته و تحت کنترل اسرائیل و قدرت های امپریالیستی خواهد بود. برقراری چنین دولتی چیزی جز ادامه تبعیض برای مردم فلسطین زیر سلطه اشغالگران اسرائیلی نخواهد بود که در آن سرانی مانند یاسر عرفات مشتکی از بورژوازی دلال استثمارگر و گوش به فرمان امپریالیست ها خواهد بود. برقراری چنین دولتی مسئله ملی فلسطینی ها را حل نخواهد کرد بلکه شکل جدیدی به آن خواهد داد.

آنچه امروز در فلسطین می گذرد نتیجه و پاسخ طبیعی اوضاع آن خطه می باشد. تحلیل گران غربی اعلام خطر می نمایند که اوضاع از کنترل " رهبران " فلسطینی خارج گردیده است. آنها در صدد اند تا اتوریته های " رهبران " را در اذهان توده ها ترسیم نمایند. درین میان اسلامی ها که زمانی خود جهت جلوگیری از گسترش جنبش چپ بوجود آمده بودند، به این طریق یا آن

طریق خود رابه اربابان شان عرضه مي کنند تا آنها بالاي شان حساب نمایند. این چنین است که حماس و حزب الله که "موساد" و "سیا" درتشکیل شان نقش به سزایی داشتند، دعوتدار رهبري " مبارزه " علیه اسرائیل مي گردند نا نگذارند جنبش فلسطیني سمت وسوي آشکار و روشن انقلابي و ضد امپریالیستی بیايد .

مسئله فلسطین کماکان یکی از مسایل مهم شرق میانه است و در سطح جهانی تأثیرات جدی و عملی می گذارد . مبارزات فلسطینیان تاریخ جهان را مزین ساخته است . مقاومت این جمعیت اندک که در موقعیت حساسی قرار گرفته اند و درست در مقابل یکی از با ابهت ترین ستون های امپریالیستی که بعد از جنگ جهانی ساخته شد ، قرار دارند . شجاعانه و جانبازانه است . فلسطینی ها در نبرد علیه اسرائیل تنها در سنگروخت مقدم نبرد علیه امپریالیزم قرار می گیرند بلکه نقش محوری ای در این نبرددارند . به همین دلیل چشم خلق های عرب همواره به تحولات فلسطینی دوخته شده است . پیروزی ها و فداکاری های آنان شور و الهام به بار می آورد و شکست های شان قلب هارا می فشرد . این خیزش ها با جرقه مبارزات ضد امپریالیستی در سراسر کشورهای عربی بوده است . بهر باری که فلسطینیان بپا خاسته اند هراس و ترس در محافل امپریالیستی بوجود آمده است . بی جهت نیست که امپریالیست ها به مبارزات این خلق اندک ولی مبارز و مصمم این قدر ابهت می دهند .

حکام عرب که خود دست پروردگان اربابان امپریالیستی اند، بهر اندازه ای که با رژیم صهیونیستی مخالفت ظاهری داشته باشند ، بنا به ماهیت ضد انقلابی و ضد ملی شان ، از پروسه انقلابی ای که برای درهم شکستن اسرائیل لازم است ، در ترس و هراس اند . بسیج توده های فلسطینی و عرب در جنگ علیه اسرائیل و اربابان شان تمام سیستم و مناسبات دولتی وابسته به امپریالیزم راکه پس از جنگ دوم جهانی در کشورهای عربی ایجاد شده است ، زیر سوال می برد . به همین دلیل تمام رژیم های عربی پشت طرح صلح امپریالیزم ایستاده اند و برای برد یاسر عرفات تجویز می دهند . طرح امپریالیستی آن است که يك دولت دست نشانده در فلسطین ایجاد گردد تا در آینده وسیله ای باشد برای سرکوب توده ها . این دولت کوچک مزدور به هیچ نحوی نمی تواند فلسطین را به پایگاه انقلابی مبدل نماید و چنانچه تشکیل نیز گردد ، فقط به درد سرنگون کردن می خورد .

پس راه حل چیست ؟

جنبش خود بخودی نمی تواند مدت طولانی ادامه یابد . پیشبرد انقلاب نیازمند آن است که مبارزین " سنگ بر کف " آنانیکه برای اشکال عالیتر مبارزه در تلاش اند به گونه ای آموزش یابند که فردا به سربازان آگاه ارتش خلق حقیقی تحت رهبری پیشاهنگ پرولتری تبدیل شوند . تابوتانند سیاست های ریفورمیستی مسلط بر جنبش فلسطین را در هم شکنند و مبارزات رهایی بخش جهت درهم شکستن دولت دست نشانده را به پیش سوق دهند . اگر چنین نباشد ، امپریالیست ها دیر یازود ابتکار عمل را بدست گیرند و امواج خیزش را هر چند بطور موقت، پس بزنند و یا تحت کنترل قرار دهند .

اوضاع عینی ایجاد نیرویی را طلب می کند که علم مبارزه پرولتری یعنی (م . ل . م) را راهنمای خود سازد . علمی که نشان می دهد ستم صهیونیستی مرتبط با ستم امپریالیستی و تابع آن است . علمی که قادر است پیچیدگی سیاسی - ایدئولوژیک مبارزه طبقاتی و ملی فلسطین را بر متن اوضاع جهانی که آنرا شکل داده ، توضیح دهد و سردرگمی توده های انقلابی را رفع نماید . بدین ترتیب اوضاع عینی ایجاد نیروی را طلب می کند که توده های فلسطینی را نه تنها برای احقاق حقوق ملی و سرزمین شان ، بلکه برای يك انقلاب اجتماعی علیه هر نوع ستم و استثمار برانگیزد و رهبری نماید .

درباره مسئله ملی

در کشور نومستعمره - نیمه فیودالی افغانستان تضاد های بزرگ مختلف و متعددی وجود دارند مانند 1 - تضاد خلق های افغانستان با فیودالیزم و بورژوازی کمپرادور ، 2 - تضاد ملیت های افغانستان با امپریالیزم در راس آن امپریالیزم آمریکا ، 3 - تضاد میان ملیت های تحت ستم و شوونیزم ملیت حاکم ، 4 - تضاد میان زنان و شوونیزم مرد سالار ، 5 - تضاد میان دسته بندی های ارتجاعی (بخصوص طالبان و جمعیت اسلامی) بر سر تاراج دارایی های ملی و چور و چپاول هست و بود مردم زحمتکش کشور از میان تضاد های فوق ، تضاد ملیت های افغانستان با امپریالیزم و تضاد میان شوونیزم ملیت های افغانستان با امپریالیزم و تضاد میان شوونیزم ملیت حاکم و ملیت های تحت ستم موضوع اصلی مبحث فعلی ما را تشکیل می دهند .

پس از خروج قوای اشغالگر سوسیال امپریالیزم شوروی از افغانستان و سرنگونی رژیم نجیب و دارودسته اش ، مسلط شدن احزاب مرتجع اسلامی بر کشور و اخیرا تسلط باند هار و ضدمردمی اسلامی طالبان بر اکثریت مناطق کشور ، ضرورت های مبرم مبارزاتی را پیش روی حزب ما قرار داده است تا از اوضاع سیاسی - اجتماعی کشور تحلیل علمی و همه جانبه ای به عمل آورده ، خط فاصل دقیق و روشنی میان دیدگاه کمونیستی و دیدگاه های ضد کمونیستی (اعم از چپ و راست) ایجاد نماید . تا در آینده مرز میان کمونیزم و رویزیونیزم و دیدگاه های ارتجاعی مخدوش نگردد .

کشور افغانستان بالفعل به دوبرخش تجزیه شده است که قسمت اعظم آن در کنترل امارت اسلامی طالبان قرار دارد و قسمت کمتر آن تحت کنترل ائتلاف شمال به سر قوماندانی احمد شاه مسعود .

طالبان که از پشتیبانی همه جانبه حکومت های پاکستان ، امارات متحده عرب و عربستان سعودی برخوردارند و این حکومت ها نه تنها با به رسمیت شناختن امارت اسلامی کوشیده اند آن را از انزوای سیاسی در سطح جهان برد آرند بلکه با گسیل کمکهای مالی و نظامی توان رزمی آنها را بیشتر نموده عملا در کشتار مردم افغانستان و جنایات بی حد و حصر طالبان سهم بسزایی گرفته اند . بر علاوه کشور های که از آنها نامبرده شد، در پشت همه این جنایات دستگاه منفورسیا و حکومت آمریکا از هیچگونه کمکی به رژیم طالبان فروگذار نمی نمایند ولی در عرصه جانی بخاطری که خود و دولت شانرا " بشردوست " جابزنند ظاهرا سیاست های بر ضد " تندروی " ، طالبان عدم مراعات حقوق بشر توسط ایشان و ضد زن بودن شان در پیش گرفته اند . اگر به مسئله دقت صورت گیرد کاملا روشن می گردد که این صحنه سازی ها و تحریمات اعمال شده از طرف آمریکا بر ضد طالبان و مسئله بن لادن در واقع ساختن بینی خمیربست تا چهره منفور خود را ظاهر انسانی بخشند ، ورنه برای همگان واضح و روشن است که حکومت های که حامی طالبان اند و در عرصه های سیاسی ، نظامی و اقتصادی به آنها کمک های همه جانبه می نمایند مانند پاکستان ، عربستان سعودی، امارات متحده عرب و ... همه و همه نوکران پروپاقرص منطوقی آمریکا بوده و سر زنجیر های همه شان بدست اربابان کاخ سفید نشین شان قرار دارد .

آمریکا در طی يك دهه جنگ مقاومت در افغانستان بر ضد سوسیال امپریالیزم شوروی و نوکران داخلی اش بخاطر جلوگیری از نفوذ سوسیال امپریالیزم در منطقه از هیچگونه کمک های مالی و نظامی به نوکران افغانستانی خود مضایقه نکرده ، آنها را از نظر تسلیحات نظامی به تمام معنی اکمال می نمود .

پس از شکست و خروج قوای سوسیال امپریالیستی از افغانستان ، آمریکا زمینه را برای تاخت و تاز هر چه بیشتر خود آماده تر از قبل دیده فشار را بر رژیم نجیب بطور مستقیم و غیر مستقیم اضافه نمود تا اینکه سرانجام رژیم نجیب در برابر فشار های وارده تاب نیاورده ، حکومت را برای احزاب اسلامی ارتجاعی تسلیم نمود . احزاب اسلامی که هدفی جز رسیدن بقدرت برای پرنموند

کیسه های خود نداشتند و قتیکه سرمست از باده پیروزی داخل پایتخت شدند و همه چیز را در دسترس خود دیدند هر کدام خواستند که از وضعیت موجود بنفع خود استفاده نمایند. در نتیجه این استفاده جویی های شخصی و گروهی از یک طرف و سرسپردگی شان به کشورهای مختلف ارتجاعی منطقه و امپریالیست ها از طرف دیگر، جنگ قدرت میان جناح های مختلف اسلامی شکل گرفت. این قدرت طلبی های ارتجاعی و سرسپردگی به درگاه های مختلف ارتجاعی خارجی و امپریالیستی ارمنی جز قتل و غارت، چوروچپاول، آوارگی و بی خانمانی برای خلق های مظلوم و در بدر کشور ما نداشت و نباید هم می داشت. چرا که هیچ یک از این احزاب ارتجاعی خواست های بر حق و عادلانه خلق های ما را که همانا استقلال و هویت ملی، آزادی، دموکراسی و برابری بود نه تنها نمایندگی نمی کردند بلکه بصورت نسبی نیز در نظر نداشتند. تامین استقلال و هویت ملی آزادی، دموکراسی و برابری ملیت ها نه در گرو احزاب ارتجاعی اسلامیست نه در چنته احزای ناسیونالیست تک بعدی، بلکه تامین استقلال و هویت ملی، آزادی، دموکراسی و برابری ملیت ها در گرو مبارزه طبقاتی بر ضد نظام ارتجاعی کشور، ارتجاع منطقه و امپریالیزم قرار دارد.

جنگ ارتجاعی بین احزاب اسلامی باعث آن گردید که نه یکی از این احزاب توانست حکومت فراگیر مرکزی بوجود آورده، و نه بین همه احزاب. به دلیل وابستگی به دولت های مختلف ارتجاعی منطقه و قدرت های امپریالیستی گوناگون. بر سر یک حکومت فراگیر توافق به عمل آمد. کشور افغانستان عملاً تبدیل به صحنه رقابت بین کشورهای ارتجاعی منطقه و امپریالیست ها با خطر تامین منافع خود شان گردید.

امپریالیزم آمریکا چون نتوانست از آب گل آلود افغانستان ماهی دلخواه اش توسط نوکرانش بگیرد دست به ترفند جدیدی زده مهره تازه ای را که مردم عام کشور با هویت شان آشنائی چندانی نداشتند، توسط نوکرش در منطقه (پاکستان) وارد صحنه سیاسی و نظامی کشور نموده خود پشتسر کشور پاکستان پنهان شد، تا از یکطرف وضعیت و عملکرد نوکران تازه اش را از نزدیک نظاره کند و از طرف دیگر از دید مردم افغانستان پنهان باشد تا آنها ندانند که این باند ارتجاعی مزدور را کی به جان آنها انداخته است.

طالبان که با شعارهای: حکومت خدا بر روی زمین خدا، ما خواهان قدرت نیستیم بلکه می خواهیم صلح و امنیت بوجود آوریم، ما خواهان برابری و برادری تمام اقوام و قبایل کشور می باشیم، ما بر ضد دزدی و آدم کشی قیام نموده ایم، ... موارد صحنه سیاسی و نظامی افغانستان گردیده بودند. پس از آنکه در جبهات نظامی برتری های نسبت به حریفان شان حاصل نمودند، به زودی ماهیت اصلی خود و شعارهای شانرا برای مردم کشور و جهانیان نشان دادند که نه تنها در جنایت و آدم کشی دست کمی از حریفان خود ندارند بلکه در کشتار های دسته جمعی اقوام و ملیت های غیر پشتون، آواره و متواری نمودن از خانه ها و کاشانه های شان به آتش کشیدن هست و بود آنها نسبت به سایرین " برتری " نیز دارند.

بزودی این عملکرد ها روشن گردانید که در زیر آن عمامه های سفید سرهای اهریمنی قرار دارند که جز به نابودی خلق های افغانستان و بر بادی سرزمین این کشور به چیز دیگری نمی اندیشند و در پی ریش های یک قبضه ای، منفورترین و بد نام ترین افرادی خود را پنهان ساخته اند که دستان شان به هزاران جنایت ضد انسانی آلوده است.

" حضرت امیرالمومنین ملا عمر مجاهد آخوند " که بدستور اربابان اش فتوای بر سر گذاشتن عمامه، ماندن ریش شرعی به اندازه یک قبضه، حرام بودن تلویزیون و گرفتن عکس را صادر نموده است باید بدانند که اگر سرهای شان را پوست هم نمایند، اگر ریش شان تازمین هم برسد، اگر با چهره های منفور شان در تلویزیون نیز ظاهر نگردند، با آن هم مردم، بخوبی آنها را

شناخته اند و نیک می دانند که اینها عبارتند از همان عناصر منفور جهادی های سابق و افراد بد نام خلق و پرچم که امپریالیزم آمریکا ایشان را موقتا برای مدتی از صحنه سیاسی ، نظامی بیرون کشیده، تربیت و آموزش داده و در چننه شعبده بازی خود نگه داشته بود تا در پرده بعدی نمایش خیمه شب بازی خود وارد صحنه نموده به رویا های دیرینه خود که همانا دست یافتن به خاک افغانستان و فرمانروایی بی چون و چرا بر خلق های آن و استفاده از این سرزمین بعنوان پل عبور به آسیای میانه است نائل گردد. اینکه آمریکا به آرزوی دیرینه خودخواهد رسید یا نه، اینکه " طلاب کرام " در عرصه سیاسی و میدان های رزمی می توانند خود شان را تثبیت نموده ، از آزمون اربابان شان موفق و سر بلند بیرون آیند یا خیر ؟ پاسخ به این سوالات را بطور قاطع و روشن گذشت زمان می تواند برای ما بدهد . اما با وجود آن هم مطابق برداشت های خود مان با تحلیلی از ماهیت و اهداف طالبان نتیجه گیری های خود را می نمایم .

افراد رهبری طالبان تعدادی از جهادی های سابق که دارای روحیه و بینش شونویستی می باشند با عده ای از افراد شکست خورده باند خلق و پرچم با افکار فاشیستی تشکیل میدهد . این تحریک مستقیما توسط آی . اس . آی و سی . آی . آی بوجود آمد، و موجودیتش نیز از خاک پاکستان اعلام شد . امپریالیزم آمریکا از مزدوران سابقه اش دل شکسته و مایوس گردیده بود و واضحا درک می کرد که از طریق آنها دست یافتن به اهدافش ناممکن می باشد این مولود نامیمون خود را بمثابة الترناتیوی در برابر آنها وارد صحنه نمود . این تحریک که دست های قدرتمندی مثل پاکستان ، عربستان و آمریکا محکم سرپایش نگهداشته بود و مغز های متفکرین سی . آی . آی و آی . اس . آی برنامه های عملی اش را دیکته می نمودند، با پشتوانه مالی این کشورها و استفاده از شعارهای اسلامی توانست از میان آوارگان مهاجر افغانستانی در پاکستان و مدارس دینی در این کشور (چه مدارس مربوط به افغانستانی ها و چه مدارس مربوط به پاکستانی ها) صفوف نظامی خود را بوجود آورد . بر علاوه دولت پاکستان نظامیان خود را در لباس طالب در صفوف آنها قرار داده از نقطه سرحدی بولدک حملات شان را در داخل افغانستان شروع نمود و ولسوالی اسپین بولدک را در تصرف خود آوردند . اما قبل از آنکه حملات شان را بالایی شهرقندهار آغاز نمایند بناء به توصیه و همکاری بادران شان راه تطمیع فرماندهان شهر مذکور را درپیش گرفتند و عده ای را خریدند جهادی های بحران زده یکی پس از دیگری در برابر طالبان تاب مقاومت نیاورده شکست خوردند و زمینه ای برای ورود طالبان به شهر آماده گردید . پس از تصرف شهر قندهار طالبان دربین پشتون ها دست به تبلیغات شدید شونویستی زده روحیه برتری طلبی را در آنها بیشتر از پیش تحریک نموده و از این طریق توانستند توجه عده زیادی از آنها را بطرف شان جلب نمایند . درپهلوی این کار برای کوچی ها و عده سرزمین ملیت های غیر پشتون را دادند که این وعده با استقبال کوچی ها روبرو شد . کوچی ها که این آرزو را از دیر باز بدینسو درسر می پروراندند افراد داوطلب زیادی را داخل صفوف طالبان نمودند . طالبان بایک سلسله اقدامات علیه دزدی و راهزنی نیز توانستند محبوبیتی دربین مردم که از بی امنیتی به ستوه آمده بودند کسب نمایند . خلاصه اینکه با استفاده از شعارهای مذهبی، تقویت شونویزم پشتون، خریدن سران و قوماندان های جهادی ، تامین نسبی امنیت و همکاری های مستقیم حکومت پاکستان و مذهبیبون این کشور، پیروزی های چشمگیری رادرمیدان نظامی بدست آوردند و حدود هشتاد و پنج درصد خاک افغانستان را تصرف نمایند. این موفقیت ها نه تنها ناشی از توان رزمی آنها بوده است و نه هم درگیروبرنامه ها و پلان های موفقیت آمیز بادران شان، بلکه علت عمده آنها می توان در عدم داشتن پایه های مردمی مخالفین شان ، چند ملیتی بودن شان، چند حزبی بودن شان، درضعف افراد و فرماندهان شان در برابر امکانات و پول و درجانیات بیشمار شان دانست که مردم ما روا داشته باشند .

تحریک طالبان که هم اکنون بر قسمت اعظم کشور مسلط است بطور قطع دوام و بقا چندانی نخواهد داشت و دیر یا زود به سرنوشت محتومش دچار خواهد گردید. ناامنی و بی بند و باری در قلمرو تحت حاکمیت این تحریک روز بروز افزایش می یابد. رشوت ستانی در دستگاه های اداری و قضایی آن اوج بسزایی گرفته است، دزدی و جنایت در بین شان شیوع یافته که اکثریت عاملین آنرا خود شان تشکیل می دهد، تعصبات شدید ملیتی و مذهبی نسبت به سایر ملیت ها و مذاهب روا می دارند و از همه مهمتر اینکه در بین ملیت های تحت ستم پایه اجتماعی دارند، و در بین ملیت پشتون نیز این پایه از مدتی بدینسوسست گردیده و در حال درهم ریختن است. پشتونها در کل و کوچی ها در خاص، دیگر حاضر نیستند که فرزندان شان را گوشت دم توپ این تحریک نموده، آنها را فدای منافع حکومت پاکستان، عربستان سعودی و امپریالیزم آمریکا نمایند. اینها همه و همه برای امپریالیزم آمریکا خاطر نشان می سازد که از همین حالا باید در صدد عوض نمودن صحنه باشد و عروسک های جدیدی را مورد تربیت و آموزش قرار دهد تا در صحنه های بعدی از آنها استفاده بعمل آورد. ائتلاف شمال که در میدان های جنگ شکست های فاحشی را از طالبان خوردند، در واقع یک ائتلاف نا متجانس و نا همگونی بود که در آن از خلقی ها و پرچمی ها گرفته تا خوانی و ملی گرایان مرتجع نقش داشتند. این ائتلاف نه بر اساس خط فکری سیاسی - نظامی مشترک و نه بر مبنای اهداف و خواست های مشترک بوجود آمده بود بلکه بعد از ظهور و پیروزی های طالبان در اثر فشار های بادران شان مانند حکومت های روسیه، ایران، کشورهای آسیای میانه و ترکیه احساس خطر مشترک از سوی طالبان نظر به مصلحت های سرهم بندی شده بود. در درون ائتلاف هر حزب و دسته اهداف و برنامه های خود شان را تعقیب نموده و مطابق آن عمل می نمودند. بادران شان نیز نظر به خواست ها و منافع خود شان با هر یک از این احزاب برخورد جداگانه داشته و از آنها استفاده جویی های جناحی می نمودند. اکثریت افراد این ائتلاف را از قوماندان ها گرفته تا افراد عادی اشخاص بی بندوباری تشکیل می دادند که نه برای جان مردم ارزشی قایل بودند و نه به حیثیت و عزت شان احترام می گذاشتند. این ائتلاف اگر توسط طالبان از بین نمی رفت نیز از درون متلاشی می شد و محکوم به شکست حتمی بود. تاریخ ثابت نموده است، هر تشکیل و نهادی که بر ضد منافع و خواست های برحق مردم قرار گیرد سرانجامی جز نابودی چیز دیگری نخواهد داشت.

از ائتلاف نام نهاد شمال فقط مسعود توانست نیروهایش را در برابر حملات طالبان حفظ نماید که دلیل عمده اش همانا سردادن شعارهای است که در همسویی با خواست های ملی تاجیک ها سرداد و بدین وسیله توانست همکاری های آنها بطرف خود جلب نماید. همکاری تاجیک ها با مسعود گذار موقتی بوده اصولاً نمی تواند مدت طولانی ادامه داشته باشد. مسعود هیچگاه در صدد تامین منافع ملیت تاجیک نبوده، فقط به اقتضای زمان و نظر به موقعیت خودش بطور نسبی روی خوشی به خواست های آنها نشان داده است.

در آخرین تحلیل، تحریک اسلامی طالبان، جمعیت اسلامی مسعود، ربانی، جنبش ملی - اسلامی دوستم، ملک، حزب وحدت اسلامی، حزب اسلامی و سایر احزاب مرتجع اسلامی کشور تفاوتی از هم نداشته همه و همه سر و ته یک کرباس اند. تمامی اینها مرتجع و نوکر ارتجاع منطقه و امپریالیزم بوده و برای تامین منافع بادران شان تلاش می نمایند و در تقابل با ضرورت های عینی جامعه و خواست های برحق و عادلانه خلق های افغانستان که همانان هویت و استقلال ملی - آزادی و دموکراسی و برابری می باشد، قرار دارند. این خواستها با برپایی و پیشبرد مبارزه طبقاتی قاطع و پیگیر برضد مناسبات فرتوت نیمه فیودالی - ارتجاع منطقه و امپریالیزم متحقق و دست یافتنی است. آزادی و رهایی از یوغ ستم ملی امپریالیستی و شوونیستی را هیچیک از احزاب ارتجاعی و اسلامی نمی تواند برای ملیتهای افغانستان به ارمان آورد. رزمیدن زیر پرچم احزاب

مرتجع اسلامي تحت هر نام و نشاني که باشد با هر نیت و مقصدي که صورت گیرد پر وبال دادن به آنهاست و نمي تواند دردي از مردم را دوا نمايد .

دراوضاع و احوال فعلي کشور مسئله ستم ملي شوونیستی از حساسیت هاي خاصي در محافل روشنفکري کشور و در جلب افکار عامه برخوردار است . به همین جهت تعدادي از محافل و افراد دانسته و ندانسته و یا هم براي فریب مردم ، شعار مبارزه ملي ضد شوونیستی را گاه و بي گاه آنها هم مطابق اوضاع و احوال عمومي و خود شان سر مي دهند . زماني اين شعار ها چنان باب طبع و مد روز و عامه پسند شده بود که از چپ و راست شعار هاي در این مورد شنیده مي شد ، محافل و میتنگ ها برگزار مي گرديد ، اعلاميه ها و قطعنامه ها و صورت جلسات منتشر مي گرديد . گرمي بازار مبارزه عليه ستم ملي شوونیستی دامنگير جنبش چپ افغانستان نیز گرديده و تعدادي از افراد منسوب و یا قبلا منسوب به اين جنبش نیز بر سر شوق آمدند و خواستند متاع شانرا در این بازار عرضه نمایند .

ادامه دارد

در مورد ماهیت حزب کمونیست افغانستان

حزب سياسي محصول مبارزه طبقاتي است . محصولي که در عين حال اساسي ترين ابزار پيشبرد اين مبارزه نیز مي باشد . يك طبقه اجتماعي براي مبارزه جهت کسب قدرت سياسي و حفظ تسلط سياسي اش بر جامعه ، بايد تشکيلات و رهبري اي براي خود بوجود بياورد که اراده و خواستش را در خود فشرده کرده و نماینده و مدافع منافع طبقاتي اش باشد . اين چنین تشکيلات و رهبري غير از حزب سياسي آن طبقه چيز ديگري بوده نمي تواند . بدین ترتیب ، حزب سياسي بسته سياسي اساسي طبقه اجتماعي را مي سازد و طبقه اجتماعي پايه اجتماعي اساسي حزب سياسي را تشکيل مي دهد . بناء تمامی احزاب سياسي خصلت طبقاتي دارند و هيچ حزب ماوراء طبقاتي بصورت حزب تمام خلقي و يا حزب تمام ملت وجود ندارد . رويز يونیست ها و مرتجعین تحت چنین القابي با نيرنگ و فریب ماهیت طبقاتي استثمار گرانه و ارتجاعي احزاب شانرا مي پوشانند . رويز يونیست هاي خلقي و پرچمي ، حزب شانرا " حزب دموکراتیک خلق " ناميدند . اما اين حزب ، حزب دموکراتیک خلق نبود بلکه حزب بورژوازي وابسته به سوسيال امپرياليزم شوروي و بلوکش بود . در حال حاضر " طالبان " خود را نماینده کل " ملت افغانستان " جار مي زنند . اما اين باند نه نماینده منافع کل ملت ، بلکه نماینده منافع فيودال ها و بورژوا کمپرادوریا - عمدتاً فيودال ها و یا بورژوا کمپرادورهاي پشتون - است که نه در خدمت ملت بلکه در خدمت باداران امپرياليستی و ارتجاعي خود قرار دارد . دسته هاي مرتجعي که در جنگ ارتجاعي جاري در کشور در مقابل " طالبان " قرار دارند نیز هر يکي خود را حزب يکي از ملیت هاي تحت ستم کشور جا مي زنند . اما اين صحت ندارد و اينها هر کدام نماینده فيودال هاي بورژوا کمپرادورهاي هر يك از ملیت هاي تحت ستم بوده و مزدور گوش بفرمان اربابان خارجي امپرياليستی و ارتجاعي شان هستند .

آنچه در اساس ماهیت اساسي يك حزب سياسي را معين مي نمايد و نشان مي دهد که اين حزب نماینده سياسي کدام طبقه اجتماعي است . ايدئولوژي رهنا ، برنامه سياسي و استراتژي مبارزاتي آن حزب و به بيان فشرده ، خط ايدئولوژیک - سياسي حزب مذکور است و نه خاستگاه طبقاتي يکايک اعضا و حتي رهبران آن . گرچه در نهايت يك طبقه اجتماعي منطقا بايد پايه اجتماعي حزب خود باشد ، اما اين امر در مورد اين طبقه اجتماعي بعنوان يك کلیت مصداق مي يابد و الزاما تمامی افراد شامل در آن طبقه را بصورت يکايک و در مجموع در بر نمي گيرد . بر علاوه تحقق اين موضوع در مورد يك طبقه اجتماعي به عنوان يك کلیت نیز فقط موقعي بصورت عمده صورت

بالفعل بخود می گیرد که طبقه مذکور به آگاهی طبقاتی و درک بالفعل منافع طبقاتی اش بصورت عمده دست یافته باشد. در غیر آن حتی اکثریت مشمولین یک طبقه اجتماعی می توانند در خدمت منافع طبقاتی سایر طبقات و حتی طبقه مقابل، قرار بگیرند. آنچنان که دهقانان ناآگاه در خدمت منافع طبقاتی فیودال ها قرار می گیرند. در چنین صورتی این افراد نه بعنوان نماینده و مدافع منافع طبقاتی طبقه ای که بصورت عینی به آن تعلق دارند، بلکه بعنوان نماینده و مدافع منافع آن طبقه ای که درفش سیاسی منافع و خواست هایش را برافراشته اند، می اندیشند و عمل می کنند.

حزب کمونیست افغانستان، حزب سیاسی پیشاهنگ پرولتاریا در افغانستان است. این حزب در اساس از آن جهت حزب سیاسی پیشاهنگ پرولتاریا در افغانستان است که اندیشه راهنما، برنامه سیاسی و مشی مبارزاتی آن یعنی خط ایدئولوژیک سیاسی اش پرولتاری است و نه اینکه یکایک اعضاء آن خواستگاه طبقاتی پرولتاری دارند.

در اینجا جا دارد دیباچه مرامنامه حزب کمونیست را بصورت مکمل نقل نمائیم:

" حزب کمونیست افغانستان، حزب سیاسی... پیشاهنگ پرولتاریا در کشور است. مرامنامه حزب کمونیست افغانستان که بیان مرام های پرولتاریایی بین المللی و مرام های پرولتاریایی افغانستان بمثابة بخشی از پرولتاریایی جهانی است و اساس موجودیت و پایه وحدت حزب را می سازد. ایدئولوژی، برنامه سیاسی و مشی استراتژیک مبارزاتی آنرا، که عبارت اند از:

مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم، انقلاب دموکراتیک نوین و جنگ خلق در بر می گیرد. ایدئولوژی راهنمای اندیشه و عمل حزب کمونیست افغانستان مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم است که ایدئولوژی و علم انقلاب پرولتاریایی جهانی و یگانه ایدئولوژی انقلابی، علمی و آزادیبخش در جهان می باشد. مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم اساس ایدئولوژیک برنامه سیاسی و مشی استراتژیک مبارزاتی حزب کمونیست افغانستان را می سازد.

برنامه سیاسی حزب کمونیست افغانستان در مرحله فعلی انقلاب کشور عبارت است از به پیروزی رساندن انقلاب دموکراتیک نوین و استقرار دیکتاتوری دموکراتیک خلق. تحقق اهداف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان شرط ضروری گذار به انقلاب سوسیالیستی در کشور و حرکت به طرف کمونیسم است.

مشی استراتژیک مبارزاتی حزب کمونیست افغانستان برای تصرف قدرت سیاسی برپایی و پیشبرد جنگ خلق است که جنگی طولانی متکی بر توده های وسیع، عمدتاً دهقانان، تحت رهبری پرولتاریا از طریق حزب پیشاهنگ آن می باشد. تازمانیکه جنگ خلق بر پا نگردیده، مجموع مبارزات حزب کمونیست در خدمت تدارک برای آغاز آن قرار دارد و پس از آنکه عملاً آغاز گردید تمامی اشکال مبارزاتی و توان رزمی حزب در خدمت پیشبرد اصولی و موفقیت آمیز آن خواهد بود. این اصول مرامی " پرولتاریایی بین المللی و... پرولتاریایی افغانستان بمثابة بخشی از پرولتاریایی جهانی " اساس موجودیت و پایه وحدت حزب را می سازند. حزب کمونیست افغانستان بر مبنای این اصول ساخته شده و براساس پذیرش این اصول در نظر و عمل است که ماهیت پرولتاری می یابد. حزب باید حامل و عامل این اصول باشد، یعنی این اصول را با خود حمل نماید و به این اصول عمل نماید. در غیر آن ماهیت پرولتاری آن زیر سوال می رود و در صورت سلطه خط ضد پرولتاری بر آن کلاً قلب ماهیت یافته و حتی علیرغم حفظ ظاهری نام و نشان به یک حزب ضد پرولتاری و رویزیونیستی مبدل می گردد.

اینکه حزب کمونیست باید حامل و عامل اصول مرامی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی باشد، یک موضوع صرفاً قابل ادعا نیست بلکه مهم تر از آن یک موضوعی عملی و قابل تطبیق است. منظور ازین گفته این نیست که ادعا و اعلام آشکار تعلق به این اصول از اهمیتی برخوردار نمی باشد. یکی از انحرافات رایج در جنبش کمونیستی افغانستان این بوده و هست که به موضوع اعلام

علنی و آشکار تعلق به اصول مرامی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی راهنمای عمل است و عمل ما باید مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی باشد و اعلام آشکار کمونیست بودن و قبول کمونیسم اصلاً اهمیتی ندارد. حتی تا آنجا پیش می‌رود که ادعا و اعلام تعلق به کمونیسم را نوعی علنی گری فوق العاده مضربحال جنبش انقلابی کشور ارزیابی می‌کند. این انحراف با روگردانی از اعلام آشکار هویت کمونیستی، "برآمد دموکراتیک" را تجویز مینماید و در گذشته حتی "برآمد اسلامی" را مطرح می‌کرد. چنین تجویزاتی حتی در بهترین حالت خود که همان تجویز "برآمد دموکراتیک" باشد، ثمره انحلال طلبی ایدئولوژیک، سیاسی بوده و در عین حال به پیشبرد این انحلال طلبی خدمت می‌نماید. این انحراف در واقع انصراف از کمونیسم و موضع گیری پرولتاری بوده و بر خلاف ادعا حاملین و عاملین آن به کدام عمل مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی نیز منجر نمی‌گردد.

موضوع اعلام آشکار هویت کمونیستی توسط حزب کمونیست افغانستان یک تفنن روشنفکرانه نیست بلکه متنی بر یک ضرورت جدی مبارزاتی است. حزب کمونیست افغانستان دایماً بیان کرده است که درفش مبارزاتی کمونیستی، درفش برای پنهان کردن و زیربغل زدن نیست، بلکه درفشی است که برای برافراشتن در میدان مبارزات انقلابی و دعوت از انقلابیون کمونیست جهت پیوستن به آن و دعوت از توده های انقلابی برای رزمیدن تحت رهبری آن. حزب در همان اوان تاسیس خود و تصویب مرامنامه اش، با صراحت در مقدمه مرامنامه اش اعلام نمود که:

"مرامنامه حزب کمونیست افغانستان درفش مستقل پرولتاریای جهانی در سنگر مبارزات طبقاتی و ملی کشور در خون خفته ما و یگانه درفش تا به آخر انقلابی در افغانستان است. کمونیست های انقلابی در کشور فقط و فقط با رزمیدن زیر این درفش سترگ است که میتوانند وظایف و مسئولیت های شانرا در قبال انقلاب جهانی و انقلاب افغانستان به نحو اصولی و شایسته ای ادا نمایند."

در اینجا موضوع برسرنام و نشان ظاهری و خشک و خالی نیست، بلکه موضوع بر سر برافراشتن و برنیفرآشتن درفش مستقل مبارزاتی پرولتاری است. بر افراشتن درفش مستقل مبارزاتی پرولتاری در سنگر مبارزات طبقاتی و ملی افغانستان یک ضرورت اساسی مبارزاتی است زیرا که این فقط این درفش است که تا به آخر انقلابی است و قادر است مبارزات انقلابی توده ها را تا نهای ترین فرجام آن رهبری نماید. تأمین این ضرورت بدون اعلام آشکار هویت کمونیستی، در قالب حزب کمونیست افغانستان، ناممکن است. در واقع مسئله مخفی کاری با اعلام آشکار هویت کمونیستی و اعلام آشکار موجودیت حزب ربطی ندارد، بلکه یک موضوع تشکیلاتی است. آنهم نه ازین جهت که کلاً موجودیت تشکیلاتی حزب از انتظار مخفی بماند، بلکه ازین جهت که تعلق تشکیلاتی اعضای حزب مخفی باقی بماند. ضرورت مخفی باقی ماندن تعلق تشکیلاتی اعضای حزب یک موضوع امنیتی است و در آن حد و حدودی که ضرورت های امنیتی ایجاب می‌نماید، الزامی و اجتناب ناپذیر است. اما این ضرورت را نباید تا حد مخفی باقی ماندن تعلق تشکیلاتی اعضای حزب از توده ها بمثابه یک اصل، بصورت منفی ارتقاء داد. یعنی میان عوامل دشمن و توده ها در عمل علامت تساوی رسم کرد. مقدم بر آن، این ضرورت را نباید تا حد مخفی نگه داشتن موجودیت حزب، بصورت منفی ارتقاء داد و تحت نام مخفی کاری، درفش مبارزاتی پرولتاری را عملاً به زمین انداخت و تحت درفش های طبقاتی دیگری خزید.

یقیناً صرف اعلام موجودیت کمونیستی به هیچ جایی نمی‌تواند منجر گردد. همانطور که گفتیم حامل و عامل اصولی مرامی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی بودن صرفاً یک موضوع قابل ادعا نیست بلکه مهم تر از آن یک موضوع عملی و قابل تطبیق است و همین موضوع جهت عمده آن را می‌سازد. اصول مرامی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی راهنمای عمل است و در عمل مبارزاتی انقلابی تبلور می‌یابد. اگر اصول مرامی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی راهنمای

عمل قرار نگیرد و در عملکردهای مبارزاتی انقلابی متبلور نگردد، اعلام آشکار موجودیت و هویت کمونیستی واقعا به يك تفنن روشنفکرانه مبدل می گردد. در این نقش روشنفکرانه ادعاهای کمونیستی و برآمد کمونیستی صرفا به کلان گویی ها و پرگویی های " روشنفکرانه " در حلقات " روشنفکری " مبدل می گردد. و در بهترین حالت صورت قلم فرسایی های فضل فروشانه در نشریه های درونی و نیمه درونی را بخود می گیرد. اما موقعیکه پای عمل مبارزاتی در میان توده ها و در سطح جامعه به میان می آید، اصول مرآمی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی و هویت کمونیستی کنار گذاشته می شود، این اصول هویت چپروانه و غیرقابل تطبیق اعلام می گردد و رنگ " سرخ " کلان گویی با قلم فرسایی های " روشنفکرانه " به " رنگ خاکستری " درمی آید. در بدترین نوع این تفنن روشنفکرانه اعلام موجودیت کمونیستی و هویت کمونیستی صرفا در حد ادعاهای لفظی شفایی درونی باقی میماند و حتی نمی تواند رنگ تحریر و صورت نوشته خوان درونی را به خود بگیرد.

حزب کمونیست افغانستان از این تفنن " روشنفکرانه " به دور است و باید به دور باشد. موجودیت و هویت کمونیستی حزب نمی تواند - و نباید - در میان حلقات " روشنفکرانه " و درون صفحات نشریه های درونی و نیمه درونی و لچک و زولانه شود، بلکه باید در سطح کل جامعه و در میان توده ها به جولان در آید و بی محابا پرو پال بگشاید و با تمامی قوت و توان برای تطبیق عملی اصول مرآمی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی مندرج در برنامه حزب در جریان عمل مبارزاتی تلاش به عمل آید. در غیر آن هیچ اصولیت انقلابی ای بر تاسیس و اعلام موجودیت حزب کمونیست مرتبت نیست و وجود و عدم وجود حزب از لحاظ سیر و نتایج مبارزات سیاسی در سطح جامعه، با هم برابر خواهد بود. بعبارت دیگر چنانچه تفنن روشنفکرانه با هویت کمونیستی و موجودیت حزب کمونیست به جهت مسلط در حزب مبدل گردد، حزب نقش مبارزاتی انقلابی پرولتری خود را از دست می دهد و در فرجام فقط می تواند به طرف انحلال کامل گامزن باشد.

دلیل آن روشن است. وقتی حزب عمدتا به لانه و کاشانه تفننات روشنفکرانه مبدل گردد، موجودیت و پویت کمونیستی حزب صرفا شکل نمایشی را بخود می گیرد. شکلی که دیر یازود موجودیت ظاهری صرف آن نیز در سطح وسیعی مورد سوال قرار خواهد گرفت و کنار گذاشتن علنی آن مطرح خواهد شد.

ادامه دارد

sholajawid@hotmail.com

پیشرفت های جنگ خلق در نیپال و پرو

نیپال :

جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) وارد پنجمین سالش گردیده است. جنگی که جهت سرنگونی حکومت ارتجاعی و برقراری دولت انقلابی ادامه دارد. این جنگ انقلابی با وجود مشکلات از خلال پیچ و خم ها هر روز پر بارتر می گردد. دومیلیون انسان در منطقه تحت کنترل حزب کمونیست، دولت نوین خلق را ایجاد کرده و زندگی زیر چتر مناسبات انقلابی را تمرین می نماید.

پولیس نیروی اصلی برای سرکوب خلق بوده است: آنها خانه ها را ویران، اموال مردم را تاراج می نمایند. افراد مشکوک که به نظر پولیس با انقلابیون رابطه یا همکاری داشته باشند. توسط پولیس دستگیر می گردند و در اکثر موارد کشته می شوند. اخیرا دولت کانگرس نیپال جهت مقابله با چریک

ها تصمیم دارد ارتش هایی را بسیج نماید. این گونه عمل نشان می دهد که پیشرفت های جنگ خلق تهدید بزرگی برای طبقه حاکمه این کشور بوجود آورده و ارتجاعیون را بیمناک ساخته است .

بتاریخ 25 سپتمبر ارتش خلق حمله بزرگی را بالای مرکز فرماندهی ناحیه دولپا در شهردونایی در منطقه غربی سازمان داد. منطقه ای که جنگ خلق در آن پیشرفت های چشم گیری داشته است .

گرچه حملات دیگری نیز در این منطقه توسط ارتش خلق سازمان داده شده و مورد اجرا قرار گرفته است ، ولی این اولین بار است که ارتش خلق مرکز فرماندهی منطقه را مورد حمله قرار می دهد .

مطابق هب خبر جراید نیپالی که عمدتاً هواداران دولت هستند، در این حملات 14 نفر پولیس کشته و حدود 40 نفر زخمی گردیده اند علاوه بر 11 نفر افراد پولیس به اسارت درآمده اند. رئیس پولیس منطقه و بعضی از افراد بلند پایه پولیس نیز شامل کشته شدگان می باشند . 17 نفر زندانی بعد از تخریب زندان منطقه توسط ارتش خلق با استفاده از بمب های ساخت خود چریکها را گردیده است .

بانک منطقه نیز تحت کنترل چریکها درآمده و 60 میلیون روپیه نیپالی از این بانک مصادره گردیده است .

چریکها قبل از شروع جنگ برای مردم منطقه خبر داده بودند که در جریان جنگ باید در خانه های شان بمانند . مردم نه تنها از این دستور اطاعت نکرده اند بلکه با چریکها همکاری نیز داشته اند. این جنگ مدت 5 ساعت ادامه داشته است .

حکومت قبلاً اخطار کرده بود که مرکز پولیس منطقه مورد تهدید حمله چریکهای مائوئیست است و مورد حمله قرار خواهد گرفت . هشت ساعت قبل از شروع عملیات 50 نفر از کماندوهای تعلیم دیده شده جهت مقابله با چریکها اعزام شدند .

وزارت داخله خبر داده بود که تعداد اندکی مائوئیست ها در این عملیات سهم داشته اند. ولی مطابق به خبر پولیس تعداد 1000 نفر از چریکهای مائوئیست در این عملیات سهم داشته اند و تعداد افراد پولیس 200 نفر بوده اند .

در یک عملیات دیگر 300 نفر از چریکهای مسلح و یونیفرم پوش قبل از نصف شب مرکز پولیس را محاصره کردند که بعد از 4 ساعت زد و خورد 8 نفر پولیس کشته شدند. بقیه افراد پولیس خود را تسلیم چریکهای ارتش خلق نمودند. پولیس خبر داد که چریکها بعد از تاراج مرکز پولیس آنرا توسط انفجار بمب های دست ساخته شان تخریب نموده اند و تمام اسناد و مدارک را با خود برده اند.

چهار روز بعد از عملیات منطقه " دونایی " وزیر داخله نیپال " گوویندراج جوشی " بعد از انتقاد در مورد عدم مداخله ارتش در عملیات استعفا داد . مطابق به خبر " کتمندوپوست " قبل از عملیات در منطقه پولیس و ارتش به توافق رسیده بودند که باید تمام راه های منطقه توسط ارتش مسدود و تحت کنترل قرار بگیرد و تمام افراد مشکوک باید دستگیر گردند. ولی جوشی می گوید که وقتی چریکها منطقه را مورد حمله قرار دادند مرکز ارتش منطقه هیچ عکس العملی از خود نشان نداد در حالیکه صدای فیر و انفجار برای مدت 5 ساعت در اطراف این منطقه بگوش می رسیده است .

جوشی ارتش شابی را مورد انتقاد قرار داد که در فرستادن اسلحه برای پولیس منطقه از خود کوتاهی نشان داده است. بگفته وی اگر ارتش در مورد فرستادن اسلحه برای پولیس کوتاهی نمی کرد احتمال وقوع چنین عملیاتی خیلی ضعیف بود . وی می گوید که ارتش جهت فرستادن اسلحه برای پولیس 170 میلیون روپیه گرفته است .

یک روز بعد از استعفاء جوشی وزیر داخله جدید " پیودل " اعلان نمود که جهت فرستادن ارتش و بسیج آنها در عملیات علیه مائوئیست ها بحث های جدی ای جریان دارد . وی علاوه نمود که حل مشکل فقط می تواند با بسیج ارتش ممکن باشد .

اول اکتبر بعد از یک جلسه و بحث طولانی بین احزاب سیاسی شامل در حکومت نیپال در این مورد (فرستادن ارتش در جنگ علیه ارتش خلق) توافق به عمل نیامد ، ولی چند روز بعد وزارت دفاع

حکومت با پخش يك اطلاعیه هوشدار داد که بدون بسیج ارتش در مقابله با مائوئیست ها ختم جنگ ناممکن می باشد . صدراعظم دولت نپال بعد از انتشار این اطلاعیه گفت که بدون شك ارتش در مقابله با مائوئیست ها بسیج خواهد شد.

مطابق به قانون اساسی حکومت نپال " شورای دفاع ملی " می تواند مطابق به هدایات شاه که قوماندان عالی ارتش شابی می باشد، دستور بسیج ارتش را بدهد .

انقلابیون نپالی می دانند که به دلیل پیشرفت های جنگ خلق دیر یا زود ارتش در قضیه مداخله خواهد کرد و دولت شابی ارتش را جهت مقابله با چریکها بسیج خواهد نمود . حزب کمونیست نپال تدابیر جدیدی جهت مقابله با ارتش را گرفته است . جنگ خلق در نپال با وجود تمام مشکلات و سختی هایش پنج سال تجربه را برای انقلابیون بجا گذاشته است . انقلابیون اکنون می دانند که چگونه با مشکلات تازه به مقابله برخیزند . یقینا ارتش با جنایات بیشتری در جنگ داخل خواهد شد و برای سرکوب توده ها از هیچ نوع جنایت دریغ نخواهند کرد.

جنگ خلق در نپال امیدی است برای خلق های ستم دیده در سراسر جهان جنگی که اکنون با چلنج های جدیدی روبرو است . توده ها و نیروهای انقلابی در سراسر جهان باید با تمام قوا از این سنگر خلق بدفاع برخیزند و در دفاع از آن عمل حکومت کانگرس نپال را باید محکوم نمایند.

حکومت ورژیم ارتجاعي پرو پیوسته در تلاش بوده اند تا جنگ خلق پرو را که توسط حزب کمونیست آن کشور رهبری می شود کم اهمیت جلوه داده و پیش رفت های این جنگ را منکر گردند. با وجودیکه دستگیری رهبران حزب (صدر گونزالو فلیسیانو...) برای این حزب مشکلات زیادی بوجود آورده است، ولی این حزب علیرغم تحمل این صدمات فرزندان نوین خلق را در صحنه نبرد سوق داده است .

گزارشات ذیل توسط جراید پرو که عمدتا هوادار دولت می باشند به نشر رسیده است :

1 - بتاريخ 7 اکتبر نیروهای حزب کمونیست يك برج برق دولتی را تخریب نموده و درفش سرخ را در پای این برج به اهتزاز درآوردند.

2 - بتاريخ 2 اکتبر تعدادی از نیروهای حزب کمونیست که توسط يك زن جوان رهبری می شد تظاهراتی را در منطقه " دتینگورتیا" سازمان داده و سرک عمومی که مناطق مختلف را به این منطقه وصل می نماید مسدود نمودند.

3 بتاريخ 28 جون تعداد 50 نفر از چریک های مائوئیست يك پایگاه نظامی دولتی را در منطقه " مارتین دی پانگوا " از مربوطات ولایت " ساتیپو " مورد حمله قرار دادند . در این عملیات از نیروهای دولتی 2 نفر کشته و يك نفر زخمی گردیدند .

4- بتاريخ 5 جولای چریکها توسط کشتی به منطقه بحری " ساتیپو " حمله کرده و تقریبا دوتن ادویه و دیگر مواد ضرورت را از يك کشتی دولتی به غنیمت گرفتند .

5 - رئیس سابقه پولی مخفی " جانکارو " می گوید که تظاهرات ماه جولای که علیه انتخابات ریاست جمهوری در پرو بوقوع پیوسته بود توسط حزب کمونیست مائوئیست که همیشه در مخالفت علیه دولت پروفهال می باشد، رهبری گردیده بود .

6 - یکی از جراید مخالف جنگ خلق در پرو " لاریلیکا" در يك گزارش می نویسد که حزب کمونیست پرو در منطقه ساتیپو يك بسیج دهقانی سازمان داده است که ارتش در مقابله با آن ناکام بوده است . در این بسیج تعداد زیادی از دهقانان منطقه يك مزرعه اشتراکی بوجود آورده اند که آنرا بصورت مشترک کشت و اداره می نمایند . قوای دولتی طی حملاتی سی تن از این دهقانان را دستگیر کرده و به منطقه دیگری انتقال داده است . این دهقانان به شدت تحت فشار قرار دارند. آنچنان که اجازه تماس با نمایندگان جراید و حتی صلیب سرخ را ندارند.

7 – بتاريخ 14 اپریل چریک های مائویست یک هلیکوپتر را مورد حمله قرار دادند . در این حمله پنج افسر قوای دولیت کشته شده و معاون رئیس پولیس مخفی دولت زخمی گردیده است. درین عملیات 200 نفر چریک شرکت داشته اند .

(تایپ مجدد توسط " حبیب ")